

بررسی روایات صحیحین درباره شخصیت رسول اکرم (ص)

چکیده

در دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم متأسفانه روایاتی راجع به پیامبر اکرم (ص) نقل شده که به هیچ عنوان با قرآن و روایات معتبر فریقین سازگاری ندارد. در این روایات آمده است که آن حضرت تحت تأثیر سحر و قوه خیال بوده و در بخشی از این روایات پیامبر اکرم (ص) را فراموشکار، فحش دهنده، لعنت کننده بر مسلمانان و مؤمنان و همچنین آزار دهنده به آنان معرفی کرده است. این مقاله ضمن طرح این روایات به بررسی و نقد آنها می پردازد.

واژه های کلیدی: پیامبر اکرم (ص)، روایات، صحیحین، قرآن.

مقدمه

شخصیت پیامبر اکرم (ص) شخصیتی است مخاطب به خطاب «لولاک»، «خلق عظیم»، «سراج منیر»، «شاهد» و «مبشر» و «نذیر»، جامع همه کمالات و نیکیها، کامل ترین انسان و برترین اسوه بشریت و احیاکننده همه ارزشها و فضیلتها. به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب: پیامبر اعظم (ص)، مجموعه تکامل یافته فضائل همه انبیا و اولیای الهی در طول تاریخ درخشان ترین عالم موجود است که هزاران منظومه و خورشید درخشان فضیلت و کرامت را در خود جای داده است؛ علم توأم با اخلاق، حکومت همراه با حکمت، عبادت همراه با خدمت به خلق، جهاد توأم با دوراندیشی و صداقت با مردم در عین پیچیدگی سیاسی، از جمله ویژگیهای پیامبر اعظم است. برای شناخت شخصیت و منزلت پیامبر اعظم (ص)، پیامبر مرسلی که امسال به نام مبارک او مزین شده، ابتدا باید از خالق او و از کتاب قرآن، که بر قلب او نازل شده است، بهره جست. قرآن کریم کامل ترین صفات و بالاترین ارزشها را برای آن حضرت (ص) بیان فرموده است و این کتاب عظیم مملو از صفات و فضائل آن پیامبر اعظم (ص) است. اما متأسفانه در صحیح بخاری و صحیح مسلم که در نزد اهل سنت، بعد از قرآن کریم، صحیح ترین کتاب هستند، قیافه و سیمای روحانی و معنوی آن حضرت خدشه دار شده و شخصیت و مقام آن حضرت از حد یک انسان عادی هم پایین تر آمده و از این طریق ضربه جبران ناپذیری به اسلام وارد شده است. لذا به عنوان دفاع از حریم نبوت آن حضرت، بر خود لازم دانستم که در حد وسع بعضی از احادیث این دو کتاب را مورد بررسی قرار دهم و مردود بودن آنها را از نگاه قرآن و احادیث دیگر صحیحین، اثبات کنم.

رقص و موسیقی در حضور پیامبر

برای توجیه نمودن رقص و موسیقی که در دوران امویان بسیار مشهور شده بود، بخاری در صحیحش در «کتاب النکاح» از بشرین مفضل و او از خالدبن ذکوان نقل کرده که گفته است: ربیع دختر معوذبن عفرآء گوید:

وقتی مجلس عقد من بود، پیامبر وارد شد و همان گونه که شما نشسته اید، او هم بر فرش نشست. کنیزکانی داشتیم که مشغول نواختن بر تار و تنبور بودند و درباره کشته شدن پدرام در روز بدر نوحه سرایی می کردند که ناگهان یکی از آنان گفت: و در میان ما پیامبری هست که از فردا خبر دارد. پس پیامبر فرمود: این سخن را رها کن و شعرهایت را بخوان!!! [۱]

همچنین بخاری و مسلم از عایشه نقل می کنند که می گوید:

پیامبر بر من وارد شد، در حالی که دو کنیز نزد من نشسته بودند و مشغول خواندن ترانه ای هیجان انگیز بودند؛ پس او بر رختخواب دراز کشید و رویش را برگرداند. ناگهان ابوبکر وارد شد، از من عصبانی شد و گفت: تنبور شیطان را کنار رسول الله آورده ای؟ پیامبر به او گفت: رهایشان کن! و وقتی او متوجه نبود، به آن دو کنیز اشاره کردم که بیرون بروند و آنها بیرون رفتند.

همچنین عایشه گوید: روز عید بود و سودانیها مشغول بازی با سپر و خنجر بودند. از رسول الله (ص) می پرسیدم: آیا می شود به آنها نگرست؟ فرمود: مگر میل داری نگاه کنی؟ گفتم: آری! او مرا به پشت خود گرفت، در حالی که صورتم روی صورتش بود، و می گفت: فرزندان (وفده) آرام تر! وقتی خسته شدم گفتم: کفایت کرد؟ گفتم: آری! گفت: حالا برو!!! [۲]

در روایت دیگری نیز از عایشه چنین نقل شده است:

روز عید بود، و چند تن از مردمان سرزمین حبشه به شادمانی و رقص مشغول بودند. اینان به مسجد آمده بودند و طبق رسوم خاص خود رقص شمشیر می کردند. من از پیامبر درخواست کردم، و یا اینکه خود آن حضرت پیشنهاد کرد: آیا مایلی رقص و شادمانی اینها را مشاهده کنی؟ و من اظهار تمایل کردم و جواب مثبت دادم. پیامبر (ص) مرا به دوش گرفت!! و در حالی که صورت من به صورت او بود، مشغول تماشای داخل صحن مسجد و رقص شمشیر حبشیان شدم. آنها رقاصی می کردند و من تماشا می نمودم، و پیامبر مکرر می فرمود: ای حبشی زادگان مشغول باشید. این صحنه آن قدر ادامه یافت، و من همچنان بر دوش پیامبر بودم تا آن هنگام که خسته و ملول شدم. پیامبر (ص) که خستگی مرا احساس کرد گفت: آیا برایت کافی شد؟ گفتم: بلی! فرمود: پس برو [۳]

باز از عایشه نقل شده است:

روزی حبشیها در مسجد بازی می کردند. رسول خدا (ص) در بیرون در حجره من قرار داشت و با عبای خویش مرا می پوشانید، تا من رقص و بازی آنان را تماشا کنم. عایشه اضافه می کند: پیامبر (ص) به جهت تماشا کردن من آن قدر ایستاد تا خود من خسته شدم و برگشتم. شما هم مانند پیامبر (ص) قدر دختران جوان خود را که به بازی علاقه بسیار دارند بدانید و به آنان مهر ورزید. [۴]

همچنین بخاری از انس بن مالک چنین نقل می کند:

پیامبر (ص) زنان و کودکانی را دید که از مجلس عروسی بازگشته بودند. آن حضرت با خرسندی و شتابان آمد و به آنها گفت: خدا می داند شما محبوب ترین مردم نزد من هستید!!! [۵]

بررسی روایات جعلی

اکنون لازم است به بررسی در این احادیث بپردازیم.

غنا و موسیقی از نظر قرآن

در قرآن مجید، خداوند متعال در آیات متعدد غنا و موسیقی را زشت دانسته و آن را کار شیطان و وسیله گمراه کننده معرفی کرده است. خداوند می فرماید:

و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضل به عن سبیل الله بغير علم و یتخذها هذوا اولئک لهم عذاب مهین [۶]

از ابن مسعود سؤال نمودند: منظور از لهو الحدیث چیست؟ در پاسخ گفت: «به خدا سوگند همان خوانندگی و موسیقی است.» و بنا به نقل دیگری گفت: «منظور از لهو الحدیث، غنا و خوانندگی و گوش دادن به آن است؛ سوگند به آن خدایی که جز او خدایی نیست.» ابن عباس و

دیگر مفسران بزرگ اسلام نیز آیه فوق را به همین شکل تفسیر کرده اند. [۷]

در تفسیر آیه شریفه «وَأَسْتَفْزِزُ مِنْ أَسْتَفْزِزَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكُ» [۸] که خداوند خطاب به شیطان می فرماید: «هر کدام از آنها را می توانی با صدایت تحریک کن...»، عبدالله بن مسعود می گوید: مراد از صدای شیطان در این آیه آوازه خوانی و موسیقی است. ابن عباس و مجاهد هم «صدای شیطان» را در این آیه غنا و آلات موسیقی معنا کرده اند. [۹]

غنا و موسیقی از نظر روایات

در کتب حدیثی فریقین، در حرمت غنا و موسیقی روایات بسیاری وارد شده است که ما به عنوان نمونه چند روایت را ذکر می کنیم:

۱۱. انس بن مالک از پیامبر اکرم (ص) نقل می کند که فرمود:

خداوند مرا رحمت و هدایت برای جهانیان فرستاده و مرا فرستاده است تا وسایل موسیقی و کارهای دوران جاهلیت را از بین ببرم. [۱۰]

۱۲. امیر مؤمنان (ع) از رسول خدا (ص) نقل می کند که:

از امت من عده ای مسخ گردیده، میمون می شوند و عده دیگر خوک می گردند (صفات و خصوصیات این دو حیوان در آنان پیدا می شود) و عده دیگر به زمین فرو می روند و عده دیگر به طوفانهای شدید مبتلا می گردند. و علت این بلاها عملی است که مرتکب خواهند گردید: شرابخواری، پوشیدن لباسهای حریر و علاقه به زنان خواننده و آلات موسیقی. [۱۱]

۱۳. ابن ماجه در سنن خود از مجاهد نقل می کند که گفته است:

من با عبد الله بن عمر بودم. صدای طبلی به گوش وی رسید. انگشت خود را به گوشش فرو برد و از آن محل دور گردید و این کار را سه بار تکرار نمود تا از محل صدا کاملاً دور شد. آن گاه گفت: رسول خدا (ص) هم چنین کرد. [۱۲]

حدیث دیگری در همین مضمون در سنن ابی داود نیز نقل گردیده است. [۱۳] سعید بن منصور، احمد، ترمذی، ابن ماجه و ابن ابی الدنیا در نکوهش لهو و لعب و ابن حریر، ابن المنذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی از ابی امامه از پیامبر (ص) روایت کرده اند که فرمود:

«کنیزان خنیاگر را نخرید و نفروشید و نیاموزید. در تجارت آنها خیری نیست و بهایشان حرام است.»

آیه «و من الناس من یشتري لهو الحدیث لیضلّ به عن سبیل الله بغير علم» [۱۴] در همین باب نازل شده است. [۱۵] ابن ابی الدنیا و ابن مردویه از طریق عایشه حدیث را به صورت مرفوع، این گونه آورده اند:

قال رسول الله (ص) ان الله تعالی حرم القینة و بیعها و ثمنها و تعلیمها و الاستماع الیها ثم قرأ «و من الناس من یشتري لهو الحدیث». [۱۶]

در سنت شریف از پیامبر (ص) آمده است:

هیچ کس صدای خویش را به آواز بلند نمی کند جز آنکه خداوند دو شیطان را به سوی او می فرستد که بر دو کتفش می نشینند و پا بر سینه اش می کوبند تا زمانی که دست بر دارد. [۱۷]

اینک این سوال پیش می آید: پیامبری که این آیات بر وی نازل گردیده است، پیامبری که قانون تحریم غنا را آورده است، پیامبری که گوش فرا دادن به غنا و موسیقی را از عوامل مسخ شدن اخلاق انسانی معرفی می کند و بالاخره پیامبری که با شنیدن صدای طبل و مانند آن انگشت به گوش می کند و از محل صدای غنا با سرعت دور می گردد و...، چگونه می تواند اجازه بدهد در خانه اش دختران به غنا و دف و دایره زدن بپردازند و اگر شخص دیگری هم بخواهد از آنان جلوگیری کند خود آن حضرت بگوید کاری به کار آنان نداشته باشد!

همنشینی با زنان نامحرم

در برابر روایاتی که بر اساس آنها پیامبر (ص) در مجلس عروسی شرکت کرد و در کنار عروس بر جایگاه او نشست و...، نقل این روایات مشهور مسئله را کاملاً روشن خواهد کرد.

ام سلمه می گوید: من و میمونه، همسر دیگر رسول خدا (ص)، در محضرش نشسته بودیم که ابن ام مکتوم، صحابی نابینای پیامبر، وارد شد. پیامبر (ص) فرمود:

خودتان را از او بپوشانید، و پنهان کنید. پشت پرده حجاب بروید. گفتم: یا رسول الله او نابیناست و ما را نمی بیند. فرمود: آیا شما دو نفر هم کور هستید، و او را نمی بینید؟ [۱۸]

در یک روایت دیگر نقل شده است که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

مردم! در جایی که زنان نامحرم هستند داخل نگردید! مردی از انصار سؤال کرد: یا رسول الله، اگر همسران برادران ما باشند چگونه؟ رسول خدا (ص) در پاسخ وی فرمود: همان همسران برادران وسیله هلاکت هستند (و ممکن است با دیدن آنان به گناه بیفتید). [۱۹]

در روایت دیگری از پیامبر (ص) نقل می شود که فرمود: «هیچ وقت مرد با زن نامحرم در خلوت نماند.» [۲۰] این روایات از کتابهای شیعی نیست، بلکه از کتب معتبر و صحاح اهل سنت می باشد. با توجه به اهمیت این موضوع و حرمت نگاه کردن به صورت نامحرم، می توان به جعلی بودن احادیث پی برد که می گویند رسول خدا در مجالس عروسی زنانه شرکت می نمود و نوعروسان در مجالس عروسی خدمتگذاری او را به عهده می گرفتند و یا همسر جوانش را به تماشای مردان رقص و می داشت.

این گونه احادیث کاملاً روشن می کند که منقولات مورد بحث چیزی جز دروغ نبوده است؛ زیرا از یک طرف روایات مخالف آن از راویان معتبری چون ابن عباس، امه سلمه و... که مورد قبول فریقین می باشند نقل شده اند، و از طرف دیگر این احادیث با اصول و مسلمات قرآن و اسلام موافقت دارند.

اهداف جعل این احادیث

انگیزه های جعل این احادیث را می توان در سه قسمت تقسیم کرد:

۱. توجیه افعال خلاف اخلاق حاکمان اموی

تاریخ آشکار می سازد که از دوران خلافت عثمان دستگاههای حکومت و خلافت اسلامی به هرج و مرج شدید و فساد اخلاقی گرفتار گردید. عیاشی و میگساری و تشکیل مجالس شب نشینی و غنا و خوانندگی رواج فوق العاده ای پیدا نمود.

با اینکه محدثان و مورخان به حد امکان سعی و تلاش نموده اند تا نقاط ضعف اصحاب پیامبر (ص) و صاحبان سلطه و قدرت صدر اول اسلام را مخفی و مستور نگاه دارند و عیب و نقص آنان را پرده پوشی نمایند، ولی باز هم قسمتهای جالب و نمونه های روشنی از این مفاصد را می توان به دست آورد. به عنوان نمونه از این نوع مطالب چند گفتار را ملاحظه فرمایید:

الف. در دوران خلافت عثمان و معاویه دهها خواننده و نوازنده معروف به نام ابن سیحان [۲۱]، طویس [۲۲]، ابن عایشه [۲۳]، ذی الاصبغ [۲۴]، سائب خاثر [۲۵] و... به وجود آمدند که باید آنان را نوازندگان درباری نامید؛ زیرا این نوازندگان به درباریان و گاهی خود خلیفه وقت اختصاص داشتند.

ب. مسعودی می گوید در دوران خلافت یزید بن معاویه موسیقی و ساز و آواز در دو شهر مرکزی اسلامی مکه و مدینه شیوع پیدا کرد. در میان مردم شهر استعمال وسائل موسیقی رایج و مشروب خواری علنی گردید. [۲۶]

ج. احمد بن حنبل از عبدالله بن بریده نقل می کند که: من با پدرم به مجلس معاویه وارد شدم. سفره غذا گسترده شد. با معاویه غذا خوردیم. آن گاه مشروب آوردند. خود معاویه که مشروب خورد، به پدر من نیز تعارف کرد، پدرم گفت: از روزی که پیامبر (ص) شراب را تحریم کرده

است تا امروز لب به آن نزده ام. [۲۷]

د. ابوالفرج داستان شرکت جستن معاویه را در مجلس فرزندش یزید که «سائب خاثر» خواننده معروف مدینه در آن مجلس خوانندگی می نمود، نقل نموده و در آخر این جریان اضافه می کند که معاویه به پسرش اکیداً سفارش کرد که همان خواننده مطرب را از صله و جایزه بیشتری برخوردار سازد و مجالست و همنشینی او را غنیمت شمارد. [۲۸]

زندگانی مادی سراسر لهو و لعب و فسق و فجور و تبهکاری خلفا و غوطه وری ایشان در کسب لذات و شهوات با مقام خلافتی که مدعی آن بودند، یعنی جانشینی پیامبری معصوم و منزله از این اعمال، منافات و تناقض تام داشته است. بدیهی است این تناقض لطمه بزرگی به کیان حکومت آنان بوده است. بنابراین لازم بود در این مکتب احادیثی به پیامبر (ص) نسبت داده شود که رفتار ایشان را در جانشینی پیامبر توجیه کند و مشروع جلوه دهد و ایراد و اشکالی بر آنان باقی نماند.

۱۲. از بین بردن نام پیامبر اکرم (ص)

یکی از اهداف مهمی که در این کار وجود داشت، همان هدف خطرناک و اسلام برانداز معاویه است که می گفت و می خواست که «اشهد ان محمد رسول الله» را دفن کند. زیربن بگار از مطرف فرزند مغیره بن شعبه نقل می کند:

من همراه پدرم مغیره به مسافرت شام رفته و بر معاویه وارد شده بودیم - مغیره در آن زمان فرماندار معاویه در کوفه بود، و دوستی شان احتمالاً تا عصر جاهلیت قدمت داشته است - پدرم هر شب به مجلس شبانه معاویه می رفت، و مدتی با او هم صحبت بود، و به شب نشینی می گذرانید. او هر شب هنگامی که به خانه باز می گشت، با شگفتی فراوان از معاویه و فراست و کیاست و دهای او نقل می کرد.

با اینکه او خود از داهیان بنام عرب بود، از آنچه از معاویه دیده بود با تعجب فراوان یاد می کرد. اما یک شب پس از اینکه از نزد معاویه به خانه بازگشت، از غذا خوردن امتناع ورزید، و من او را سخت پریشان و درهم دیدم. ساعتی درنگ کردم؛ زیرا می پنداشتم ناراحتی پدرم به خاطر اعمالی است که از ما سر زده، و یا به خاطر حوادثی است که در کار ما پیش آمده و کم و کاستی که در موقعیت ما به وجود آمده است.

بالاخره نتوانستم تحمل و صبر کنم، و به پدرم رو کردم گفتم: چرا در این شب این قدر ناراحت و پریشان هستی؟ گفت: فرزندم! من از نزد خبیث ترین و پلیدترین مردم باز گشته ام. گفتم: هان! برای چه؟ گفت: مجلس معاویه خالی از اغیار بود، و ما با هم خیلی خصوصی و با نهایت صمیمیت سخن می گفتیم.

من بدو اظهار داشتم: ای امیر المومنین! تو به آرزو ها و آمالت رسیده ای، حال اگر با این سن کهولت به عدل و داد دست زنی و با دیگران به مهربانی رفتار نمایی چقدر بجاست. اگر نظر لطفی به خویشاوندانت - بنی هاشم - کنی و با ایشان صله رحم بنمایی چه مانعی در پیش است؟ به خدای سوگند! امروز اینان هیچ چیز که واهمه بر انگیزد، ندارند. اینها عموزاده های تو هستند، با آنها نیکی و صله رحم بنما، تا در روزگاران از تو نام نیکی به یادگار بماند. معاویه جواب داد: وای بر تو! این آرزو سخت دور از دسترس و انجام ناشدنی است. ابوبکر به حکومت رسید، و عدالت ورزید، و آن همه زحمتها تحمل کرد، به خدای سوگند! تا مرد نامش همراهش مرد. البته گاهی ممکن است کسی بگوید: ابوبکر! آن گاه عمر به حکومت رسید، کوششها کرد، و در طول ده سال رنجها کشید، اما چند روزی بیش از مرگش نگذشت که هیچ چیز از او باقی نماند، جز اینکه گاه و بی گاه گوینده ای بگوید: عمر! سپس برادر ما عثمان به خلافت رسید. مردی از نظر نسب چون او نبود! و کرد آنچه کرد و با او رفتار کردند آنچه کردند. اما تا کشته شد به خدای سوگند نامش نیز مرد، و اعمال و رفتار فراموش گشت! در حالی که نام این مرد، فرزند ابو کبشه - مقصود پیامبر (ص) است، و این لقبی است که کفار قریش به طعن به آن حضرت داده بودند - را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام به فریاد بانگ می زنند، به بزرگی یاد می کنند: «اشهد ان محمداً رسول الله». تو فکر می کنی چه عملی در چنین شرایطی باقی ماند؟ و چه نام نیکی پایدار است، ای بی مادر؟ نه به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست مگر اینکه این نام را دفن کنم، و این ذکر را به خاک بسپارم. [۲۹]

آری، اگر قیام حسینی نبود، اگر کوششهای امامان اهل بیت (ع) نبود، این طرحهای خطرناک با موفقیت اجرا می گشت و او به هدف خویش می رسید؛ اما خون پاک شهیدان کربلا، و رنجهای فراوان اهل بیت پیامبر (ص)، پیامبری آن حضرت را که با خطر نابودی روبرو بود، بار دیگر زنده ساخت.

۳. بالا بردن مقام خلفا

هدف سوم از جعل این احادیث و نسبتهای ناروا به مقام شامخ پیامبر اکرم (ص)، بالا بردن قداست و مقام خلفاست. اگر چه انگیزه «فضیلت تراشی برای خلفا» را با مطالعه تک تک حدیثهای گذشته می توان به دست آورد. ولی این انگیزه در پاره ای از این نوع احادیث، به صورت، مبتذل و نفرت آمیزی خودنمایی می کند و ناشیگری و تعصب شدید سازندگان را کاملاً نمایان می سازد که نمونه ای از آن را متذکر می شویم:

الف. از عایشه نقل شده که می گوید:

پیامبر (ص) در خانه و اتاق خویش نشسته بود که از بیرون صدا و غوغای مردم را شنید. در صدد جستجوی علت صدا بر آمد. مشاهده کرد یک زن حبشی می رقصد، مردم به گرد او جمع شده، و به تماشای او پرداخته اند، و سر و صدا از ایشان است. فرمود: ای عایشه، بیا و نگاه کن. من نزدیک وی رفتم، صورت خویش را بر پشت آن حضرت نهادم، و از فراز شانه اش به صحنه چشم دوختم. مدتی بدین منوال گذشت. پیامبر (ص) سوال کرد: عایشه سیر نشدی؟ من عرضه داشتم: نه! این سخن چندین بار تکرار شد، و من هر بار جواب منفی را تکرار می کردم، با اینکه او خسته شده بود، و پا به پا می کرد! زیرا می خواستم ارزش و منزلت خویش را نزد او بدانم! ناگاه عمر از در مسجد وارد شد، مردم متفرق شدند، و بچه ها هر یک به گوشه ای فرار کردند. پیامبر (ص) فرمود: من دیدم که شیاطین انسانی و جنی از عمر فرار می کنند! [۳۰]

آری، این شیاطین از حضور پیامبر (ص) در مجلس هراسان نمی شوند و فرار نمی کنند، و او از رقص و آواز لذت می برد، و بدان گوش می سپارد، و دل می دهد، و تماشای او کند؛ اما عمر بن خطاب چنان دارای هیبت و سطوت معنوی است که همه شیاطین از دیدن او می هراسند و فراری می شوند و او اصولاً از رقص و آواز گریزان است!

ب. باز هم از عایشه روایت شده که می گوید:

من و پیامبر در زیر یک روانداز بودیم که ابوبکر پدرم آمد و اجازه ورود خواست. پیامبر بدون اینکه از جای بر خیزد به او اجازه ورود داد. ابوبکر وارد شد و پس از اینکه کارش را انجام داد بیرون رفت. ما هنوز زیر همان لحاف بودیم. پس از او عمر اجازه ورود خواست. پیامبر بدون اینکه وضع خود را تغییر بدهد اجازه ورود داد و همچنان در بستر کار عمر را راه انداخت تا اینکه عمر خارج شد. در این هنگام عثمان آمد و اجازه شرف یابی خواست. پیامبر از جای برخاست و لباس خود را بر بدن آراست و بر جای خود نشست. سپس اجازه ورود داد. عثمان نیز وارد شد، و پس از انجام کارش بیرون رفت.

عایشه می گوید: عرضه داشتم: یا رسول الله (ص)، ابوبکر آمد و اجازه خواست، اجازه اش دادی و در همان بستر و با همان حالت کار او را انجام دادی، و به هیچ وجه وضعت را تغییر ندادی. بعد از او عمر آمد. باز بدون تغییر وضع، همچنان که با من در یک بستر بودی، خواسته اش را بر آوردی، و تا بیرون رفت از جای خود تکان نخوردی. اما آن گاه که عثمان آمد وضع دیگر گونه شد و از جای برخاستی، و لباس را بر تن آراستی، و بر جای خود نشستی؟! پیامبر فرمود: عثمان مردی است بسیار با حیا و شرم. ترسیدم از شدت حیا حاجتش را نگویم، و به مقصد نرسیده از در بیرون بروم!! [۳۱]

در روایت دیگر منقول در صحیح مسلم، مسئله به صورت بسیار شرم آورتر و فجیع تر نقل شده است. بر اساس آن پیامبر (ص) با عایشه در یک بستر است، و بر روی خودشان بالا پوش عایشه را کشیده اند، و تنها پیامبر (ص) در هنگام ورود عثمان به عایشه می گوید: لباس خودت را به تن

به پیچ، و آن را دور خودت جمع کن! عایشه می گوید: چه شده است از ابوبکر و عمر به هیچ وجه هراسی نداشتی، اما از عثمان هراسان شدی؟ پیامبر (ص) فرمود: آیا من حیا نکنم از مردی که فرشتگان الهی از او شرم می کنند؟! [۳۲]

با توجه به این احادیث، دیگر پیامبر چگونه در ذهن مسلمان معتقد به این گونه احادیث تصویر می شود؟ آیا عثمان در این احادیث برتر و ارزشمندتر است، یا پیامبر (ص)؟ پیامبر به تصدیق قرآن آن قدر شرم و حیا دارد که از مردم نمی خواهد از خانه اش بیرون بروند. خداوند می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام... فاذا طعمتم فانثشروا و لا مستأنسین لحدیث ان ذالکم یؤذی النبی فیستحیی منکم... [۳۳]

مطلبی که ذکر آن لازم است، این است که در روایت مذکور ابوبکر و عمر و عثمان دقیقاً پشت سرهم به محضر پیامبر شرفیاب می شوند، و این نظم در بسیاری از این گونه روایات مراعات می شود. جاعلان می خواسته اند بدین وسیله خلافت و حکومت متوالی اینان را در ذهنها نوعی اصالت و قداست ببخشند.

پیامبر و شهوترانی مفرط

بعضی برای اینکه شهوترانیها و آلودگیهای خود را صحیح جلوه بدهند، دروغهای رسواکننده ای را روایت می کنند تا با این کار عظمت رسول اکرم (ص) را نیز زیر سؤال ببرند.

به این روایات توجه کنید:

بخاری از معاذبن هشام نقل می کند که گفت: پدرم از قتاده و او از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر (ص) در یک ساعت از شب یا روز بر زنهایش که عددشان یازده بود می گذشت و با همه همبستر می شد! راوی می گوید: به انس گفتم: مگر این قدر توان داشت گفت: صحبت ما در این بود که او نیروی سی نفر مرد را دارا بود! [۳۴]

بخاری در روایت دیگر نقل می کند:

عن قتاده: ان انس بن مالک حدّ نهم: انّ نبی الله ۶ کان یطوف علی نساءه، فی الیلة الواحدة، و له یومئذ تسع نسوة [۳۵]

بررسی روایات

اگر چه در بین عدلیه و اشاعره در مورد حسن و قبح عقلی اختلاف نظر وجود دارد، اما کسی نمی تواند حسن و قبح عرفی را انکار بکند. در بین راه غذا خوردن امری مباح است، ولی طبیعت انسان از آن نفرت دارد، و بر نبی (ص) لازم است از هر چیزی که طبیعت انسان نفرت دارد، دور باشد و همبستر شدن پیامبر در یک شب با یازده و یا (به روایت دیگر) با نه همسر در جلوی تازه جوانی مانند انس، در نفرت انگیزی از این عمل کمتر نیست. [۳۶]

اگر هدف از این عمل بیان کردن حکم شرعی (جواز جنابات متعدد با یک غسل) می بود، پیامبر آن را به نحوی آسان تر با کلمات و مواعظ خود بیان می فرمود، چنان که دیگر احکام و سنتها را بیان می فرمود. [۳۷] به علاوه، انس از کجا می فهمید که پیامبر در یک ساعت با یازده همسرش همبستر می شود؟! وانگهی چگونه فهمید که او نیروی سی نفر را دارد؟

از انس بن مالک می پرسیم: چه کسی به او خبر داده است که پیامبر چنین بوده؟ چه کسی او را آگاه ساخته است که پیامبر در یک ساعت، با یازده همسرش، همبستر می شود؟ آیا خود پیامبر به او خبر داده بود؟! آیا برای یک شخص معمولی سزاوار است که به مردم خبر دهد چگونه با همسرش همخواب می شود؟ آیا زنان پیامبر به او خبر داده بودند؟ آیا سزاوار است برای یک زن مسلمان معمولی که برای مردان نامحرم،

چگونگی همخواب شدن همسرش را با وی تعریف کند؟ یا اینکه انس بن مالک، تجسس کرده و از لای در منزل، خلوت کردن پیامبر را با زنهایش دیده است؟! از این بهتان بزرگ به خدا پناه می بریم.

قاضی عیاض می گوید:

و كان النبي (ص) اشد الناس حياءً، و اكثرهم عن العورات اغضاءً.

قال الله تعالى:

انّ ذالکم کان یوذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یتحیی من الحق (احزاب: ۵۳).

و از ابی سعیدالخدري (رض) روایت شده است:

کان رسول الله اشدّ حياءً من العذراء فی حذرهما، و کان اذا کره شيئاً عرفنا فی وجهه و کان لطیف البشره، رفيق الظاهر، لا یشافه احداً بما یکرهه حياءً و کرم نفس.

همچنین از عایشه روایت شده است:

کان النبی اذا بلغه عن احد یکرهه لم یقل ما بال فلان یقول کذا و لکن یقول: ما بال اقوام یضعون او یقولون کذا! ینهی عنه، و لا یسمی فاعله.... و روی عنه: انه کان من حیائه لا یثبت بصره فی وجه احد و انه کان یکنی عما اضطره الکلام الیه ممّا یکره.

و عایشه در روایت دیگر گفته است:

ما رایت فرج رسول الله (ص) قط. [۳۸]

مسلم از ابوالزبیر و او از جابرین عبد الله نقل کرده که ام کلثوم از عایشه همسر پیامبر روایت می کند که گفت:

مردی از رسول خدا (ص) راجع به مردی پرسید که با همسرش همبستر می شود، سپس (به خاطر ضعف) تنبلی می کند. آیا بر آن دو نفر غسل واجب است؟ عایشه می گوید که: خود در کنار پیامبر نشسته بود که پیامبر در پاسخ می گوید: من و این (عایشه) همین کار را می کنیم و بعد غسل می کنیم! [۳۹]

آن گاه شارح روایت در حاشیه صحیح مسلم اضافه می کند که مقصود از تنبلی این است که قبل از انزال، در اثر ضعف، عزل کند و نتواند ادامه دهد. [۴۰] پس کجاست آن کسی که نیروی سی نفر را دارا بود؟! وانگهی خود این روایت نیز قطعاً ساخته و پرداخته دروغگویان است که خداوند عذابشان را دو برابر نماید. و گرنه چگونه یک نفر عاقل می پذیرد که صاحب رسالت، رسول اعظم (ص)، این قدر بی پرده شود که در حضور مردان و در حضور همسرش، سخنی را بر زبان بیاورد که یک انسان مؤمن معمولی هرگز چنین سخنی را نمی گوید، چه رسد به اولین و برترین انسان روزگار!

پیامبر و بی عدالتی

بخاری و مسلم در صحیح خود از عایشه نقل کرده اند که گفت: همسران رسول خدا (ص) فاطمه آذر دختر رسول خدا را نزد حضرت فرستادند. او آمد و در حالی که حضرت با من، در فراش من، خوابیده بود، اجازه گرفت و عرض کرد: ای رسول خدا (ص)، همسرانت مرا نزد شما فرستاده اند که از شما بخواهم نسبت به آنها و دختر ابوقحافه، عدالت روا داری! من ساکت بودم. پیامبر به او فرمود: دخترم! دوست نداری کسی را که من دوستش دارم؟ عرض کرد: آری! فرمود: پس این را دوست بدار!

این روایت ادامه می دهد که بالاخره زنان پیامبر بار دیگر، زینب دختر جحش، همسر پیامبر (ص) را واسطه قرار دادند که درباره دختر ابوقحافه، عدالت را روا دارد و او هم بر رسول خدا (ص) وارد می شود، در حالی که با عایشه خوابیده اند. به همان حالتی که فاطمه لبر آنها وارد شد، او

هم پیام همسران رسول خدا را به آن حضرت می‌رساند، سپس عایشه را فحش و ناسزا می‌گوید. عایشه هم برای دفاع خودش برمی‌خیزد و به زینب، فحش و ناسزا می‌گوید و او را ساکت می‌کند. پیامبر (ص) تبسم می‌کند و می‌گوید: «این دختر ابوبکر است!» [۴۱]

بررسی روایت

این حدیث دلالت دارد که پیامبر (ص) بین همسرانش رعایت عدل نمی‌کرد و عایشه را به جهت محبتی که به او داشت بر آنان مقدم می‌داشت. این خلاف دستوری است که خداوند متعال بدان امر فرموده است. خداوند می‌فرماید:

و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم. [۴۲]

احمد بن حنبل از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «هر کس دو زن داشته باشد و یکی را بر دیگری برتری دهد، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که یکی از دو پاره تنش را کم دارد.» [۴۳] مانند این روایت را جای دیگر نیز آورده است. [۴۴]

ابوداود از ابو هریره نقل می‌کند که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

من کانت له امرأتان فمال الی احدهما جاء یوم القیامة و شقّه مائل. [۴۵]

باز از ابو هریره نقل شده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

اذا کانت عند الرجل امرأتان فلم يعدل بینهما جاء یوم القیامة و شقّه ساقط. [۴۶]

پس کسانی که آن روایت را جعل کرده اند، پاسخ روایات فوق را چه می‌دهند؟ اصولاً در کتب معتبر اهل سنت روایاتی هست که آن روایت جعلی را تکذیب می‌کند. از عایشه نقل شده است که می‌گوید:

کان رسول الله (ص) یقسم فیدل و یقول: اللهم هذا قسمی فیما املک فلا تلومنی فیما تملک و لا املک. [۴۷]

اگر پیامبر (ص) عدل از رعایت مساوات بین زنانش به جهت پیروی از هوای نفس در محبت و عشق به عایشه ناتوان است، پس چگونه بین مردم که انگیزه‌های بزرگ و فراوانی در عدم رعایت مساوات بین آنها وجود دارد، رعایت عدل خواهد کرد؟ و چه پاسخی دارد که امر خداوند متعال را اطاعت نکرده که می‌فرماید:

و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم [۴۸]

پس نباید غیر از عایشه، زن دیگری اختیار کند و یا باید سائرین را طلاق دهد و با عایشه بماند. وانگهی چگونه رسول خدا (ص) اجازه می‌دهد که دخترش فاطمه، سرور زنان، در آن حال که با همسرش در لباس خواب، خوابیده، بر او وارد شود! حتی بر نمی‌خیزد و نمی‌نشیند، بلکه در همان حال خوابیده با او حرف می‌زند و می‌گوید: دخترم! دوست نداری آن کس را که من او را دوست دارم؟ و همچنین وقتی همسرش زینب بر او وارد می‌شود و مطالبه عدالت می‌کند، تبسم می‌کند و به او می‌گوید: این دختر ابوبکر است!

هدف از جعل این احادیث

از این داستانهای شرم آور معلوم می‌شود که چه دروغهایی به رسول خدا (ص) بسته اند به کسی که الگوی مساوات و عدالت است؛ و در همان حال می‌گویند که عدالت با مرگ عمر بن خطاب از دنیا رفت. ولی رسول خدا (ص) را فردی بی حیا و بی مروت (العیاذ بالله) معرفی می‌کنند که ارزشهای اخلاقی را زیر پا می‌گذارد. مانند این روایات متأسفانه در صحاح اهل سنت بسیار است که هدف راویان از این احادیث، اظهار فضیلتی برای یکی از اصحاب به ویژه عایشه می‌باشد؛ زیرا وی دختر ابوبکر است. بدینسان آنان فهمیده یا نفهمیده، پیامبر را تحقیر می‌کنند و کوچک می‌شمارند. ساختن این روایتها فقط به خاطر کوچک شمردن مقام و شخصیت رسول اکرم (ص) است.

آشنا نبودن پیامبر با امور دنیا

از مسلم سه حدیث به این مضمون نقل شده است:

رسول خدا (ص) عده ای را دید که مشغول تأبیر و تلقیح درختان خرما بودند. حضرت رسول اکرم (ص) علت این کار را سوال نمود! گفتند: این همان تلقیح و گرد افشانی است که در درختان خرما انجام می دهیم. حضرت رسول فرمود: اگر این کار را ترک کنید بهتر خواهد بود. آنان نیز طبق فرمان پیامبر خدا دست از گرد افشانی کشیدند. در نتیجه آن سال محصول خرما فاسد گردید و درختان خرما بارور نشد. موضوع را به سمع رسول خدا (ص) رسانیدند، حضرت فرمود: آنچه در گردافشانی نخلها برای شما گفتم، رأی شخصی خودم بود. در این گونه موارد مرا مؤاخذه نکنید، ولی اگر از سوی خدا دستور آوردم آن را اجرا نمایید؛ زیرا من هرگز بر خدا دروغ نمی بندم.

در حدیث دوم آمده است: پیامبر فرمود: من بشری بیش نیستم. اگر درباره دین دستوری به شما دادم عمل کنید، ولی اگر رأی خود را به شما گفتم، من هم مانند شما بشر هستم (در عمل کردن به آن مجبور نیستید). و بالاخره در حدیث سوم آمده است: رسول خدا (ص) فرمود: شما به امور دنیا و زندگی تان از من آشناتر هستید. [۴۹]

بررسی روایت

رسول خدا (ص) چگونه نمی دانست که اگر نخل را تلقیح نکنند، بارور نمی شود و حال اینکه در آن موقع در آن شهر نخلهای بسیار بود و حضرت سابقاً هم با آن سر و کار داشت و شصت سال و یا متجاوز از آن، با نخل بسر برده بود؟! اگر فرض شود که آن حضرت (ص) در این باره چیزی نمی دانست، چگونه فرمود که اگر تلقیح نمی کردند اصلاح می شد یا بهتر بود؟ پس بدون تخصص - حاشا - دروغ می گوید و بدون مهارت سخن می گوید؟! آیا پس از این کسی به او وثوق خواهد داشت یا در امور عمومی و کارهای مربوط به زعامت از آن حضرت نظرخواهی و مشورت خواهند کرد؟! اگر به کسی چنین نسبتی داده شود، هر کس آن را بشنود او را مسخره خواهد کرد و برای اندیشمندان موجب شگفتی و تعجب خواهد بود. پس چگونه می توان به سید پیامبران و آگاه اسرار نهان، آموزش دیده پروردگار زمین و آسمان، کسی که سخن نمی گوید مگر از وحی و به احدی مانند او کلمات جامع و پر مغز داده نشده، چنین نسبتی داد؟! [۵۰]

نتایج این روایت

نتیجه این گونه روایات که در معتبرترین کتب حدیثی اهل سنت وجود دارد چیست؟ آیا این ثمره را به دست نمی دهد که هر چه پیامبر (ص) در مورد مسائل دنیایی گفته باشد - مثلاً بعد از خود برای مردم حاکم و ولی امر معین فرموده باشد - چندان قیمتی ندارد؟ زیرا مردم می توانند بهتر از آن حاکم را بیابند و انتخاب نمایند؛ زیرا خود آن حضرت گفته، و با عمل خود اثبات کرده است که مردم در کارهای دنیایی خود آگاه تر و دانا تر هستند!

نتیجه دیگر اینکه مردم می فهمند که دین آمده است به شما یاد بدهد چگونه نماز بخوانید، چگونه روزه بگیرید، و چگونه نیایش کنید، و بالاخره چگونه عبادت نمایید؛ اما به کار دنیا دخالتی ندارد، و مسائل دنیایی را به خود مردم واگذار کرده، زیرا مردم در این زمینه ها داناترند! آیا پاسخ به اینجا نمی رسد که دین از سیاست جداست، دین از اجتماعیات و مسائل مربوط به دنیای انسانها جداست، و در این زمینه حرف و پیام و سخنی ندارد؟

هدف از جعل این احادیث

هدف از جعل چنین حدیثی این بوده است که اگر یک روز از طرف صاحبان سلطه و قدرت بخواهند دستوری بر خلاف حکم رسول خدا (ص) صادر کنند و مخالفت با اوامر پیامبر بکنند دلیلی بر این مخالفت داشته باشند و بگویند رسول خدا (ص) در داستان تأییر نخل مرتکب اشتباهی گردید و سپس فرمود شما به امور معاشتان از من آشناتر هستید.

البته باید توجه داشت که بعد ها برای اینکه این مسئله رنگ علمی به خود بگیرد، نام اجتهاد را بر وی انتخاب نمودند، و چنین گفتند: اگر در موردی دیدیم که پیامبر (ص) حکمی صادر نمود و آن حکم در قرآن وجود ندارد، معلوم می شود آن حکم ارتباط به وحی ندارد و از اجتهاد خود پیامبر سر چشمه گرفته است.

هدف دیگر از ساختن این احادیث این است که اگر خلفا در احکام خداوند اجتهاد می کردند و طبق میلشان آنها را کم یا زیاد و یا در آنها بدعت ایجاد می کردند، کار آنان را صحیح جلوه بدهند، چنان که قاضی القضاة در معنی می گوید: رسول خدا (ص) در کارها و امور دنیوی از راه اجتهاد خود دستور می داد و لازم نیست که همه دستورها و اوامر پیامبر را متکی به وحی بدانیم، به طوری که در احکام شرعی این چنین معتقدیم! [۵۱]

شکافتن سینه پیامبر

انس بن مالک از ابوذر و او نیز از رسول خدا (ص) نقل می کند:

من در مکه بودم که سقف خانه ام شکافته شد و جبرئیل نازل گردید، سینه مرا شکافت و با آب زمزم شست و شو داد. سپس یک تشت طلا مملو از حکمت و ایمان آورد و به سینه من فرو ریخت و شکاف سینه ام را التیام داد، آن گاه دست مرا گرفت و به آسمان اول عروج داد... [۵۲]

...باز انس بن مالک می گوید:

در دوران طفولیت، رسول خدا (ص) که با اطفال سرگرم بازی بود، جبرئیل آمد و او را گرفت و بر روی زمین خوابانید، سپس پهلویش را شکافت و قلبش را در آورد، و از میان آن، لخته خونی بیرون کرد و گفت: این اثر تسلط شیطان بر وجود تو بود. سپس قلب پیامبر را در میان یک تشت طلا با آب زمزم شست و جراحتش را التیام داد. آن گاه پیامبر را به جای خودش برگرداند. همبازیهای پیامبر به نزد دایه اش حلیمه دویده و خبر کشته شدن محمد را به وی دادند، آن گاه به سوی پیامبر (ص) برگشتند و او را در حالی دیدند که رنگش پریده بود. انس ناقل حدیث می گوید: من اثر آن شکاف و جای بخیه را در سینه رسول خدا ۶ می دیدم. [۵۳]

توجیحات شگفت

یکی از نویسندگان اهل تسنن در تلاشی برای موجه دادن این داستان می نویسد:

ماجرای شکافتن سینه پیامبر امری است که از جنبه قدرت الهی چندان عجیب و شگفت آور نیست؛ چرا که جراحی و شکافتن سینه، امروزه امری عادی به شمار می آید و پزشکان جراح، قلب بیماران را خارج می کنند و بر روی آن جراحی دقیقی انجام می دهند و دوباره آن را به جای خود باز می گردانند، بدون اینکه مریض احساس دردی نماید. همین طور عمل پیوند قلب امروزه در بسیاری از کشورها رایج است... پس با این وجود چگونه شکافتن سینه پیامبر (ص) و در آوردن قلب او برای خداوند متعال امری محال خواهد بود، تا برخی افراد ضعیف الایمان بخواهند در این داستان تردید کنند و این واقعه را به صورتهای نادرستی تأویل نمایند؟! [۵۴]

ارزیابی این روایت

چنین روایاتی از جهات مختلف قابل بحث و بررسی است:

۱۱. اختلاف از نظر زمان

این گونه احادیث از نظر زمان و سن رسول اکرم (ص) با مغایرت بسیار و غیر قابل جمعی نقل گردیده است، زیرا در بعضی از این احادیث موضوع شکافتن سینه به دوران کودکی رسول خدا (ص) که با اطفال مشغول بازی بوده است نسبت داده شده، ولی در بعضی دیگر این عمل جراحی را به زمانی نسبت داده اند که نبی اکرم (ص) مبعوث گردیده بود و پس از این عمل جراحی بلافاصله موضوع معراج پیش آمده است. بنابراین از نظر زمان در این موضوع در حدود چهل سال اختلاف وجود دارد. [۵۵]

۱۲. اختلاف از نظر مکان

این احادیث از نظر مکان و محل وقوع نیز با تضاد و تناقض فراوان نقل گردیده است، زیرا در بعضی از این احادیث آمده است که رسول خدا (ص) در مسجد الحرام و حظیم یا در حجر اسماعیل بوده و در بعضی دیگر آمده است که در بیابان بوده و باز در بعضی دیگر آمده است که رسول خدا (ص) در خانه اش بوده و سقف خانه شکافته شده است. و باز در بعضی از این احادیث تصریح شده است که تثنی از آب زمزم را آورده و قلب رسول خدا (ص) را شسته اند و در بعضی دیگر آمده است که آن حضرت را به کنار چاه زمزم برده اند. آیا با این اختلافها و تناقضهای فراوان می توان به این احادیث اعتماد نمود؟ مضمون کدام یک از آنها را قبول کنیم و از میان این همه مضامین مختلف کدام یک را انتخاب و اختیار نماییم؟! [۵۶]

۳. منافات با جنبه عصمت

موضوع شکافتن سینه پیامبر اکرم (ص) از این نظر نیز ضعیف و مردود است که رسول خدا (ص) معصوم و از هر گونه آلائش شیطانی میرا است و در آن حضرت سهمی برای شیطان وجود ندارد تا به وسیله شکافتن آن قسمت، سهم شیطان از وجود آن بزرگوار برداشته شود. [۵۷] قرآن کریم نیز صراحتاً نفوذ شیطان بر بندگان برگزیده الهی را طرد می کند و می فرماید:

انه ليس له سلطان على الذين آمنوا و على ربهم يتوكلون. [۵۸]

و بدیهی است که پیامبر اسلام (ص) از شایسته ترین مؤمنان و توکل کنندگان بود. پس با وجود این چگونه سلطه شیطان بر آن حضرت تا زمان معراج ادامه یافت؟! [۵۹]

۴. آیا می توان منبع بدی و شرارت در وجود انسان را یک غده جسمانی و یا لخته خونی در قلب دانست که با یک عمل جراحی، انسان از آن نجات می یابد؟ و اگر این طور باشد، تمامی افراد شرور و گنهکار خواهند توانست با یک عمل جراحی و خارج نمودن چنین غده ای به افرادی نیکوکار و شایسته تبدیل شوند!

یا شاید مقصود چنین جاعلینی آن بوده که این غده یا لخته خون را خداوند تنها به رسول الله (ص) اختصاص داده و در میان تمامی انسانها تنها او بوده که به چنین غده ای گرفتار آمده است! حال آنکه باید پرسید چرا تنها آن حضرت به چنین امری مبتلا شد است و نه دیگران. [۶۰]

۵. اساساً چرا خداوند پیامبرش را چنین عذاب می کند و او را در معرض چنین دردهایی قرار می دهد، بدون آنکه مرتکب گناهی شده باشد؟ آیا امکان نداشت او را بدون آن نقطه سیاه خلق نماید؟

۶. آیا این روایت نشانه آن نیست که پیامبر (ص) برای انجام اعمال خیر مجبور بوده و هیچ اراده و نقشی از خود نداشته است؟ چرا که نصیب شیطان را به طور جبری و توسط عمل جراحی از وی دور داشته اند!

۷. چرا این جراحی تنها به پیامبر ما اختصاص یافته و برای هیچ کدام از پیامبران پیشین رخ نداده است؟ آیا معقول است که چون پیامبر اسلام (ص) برترین انبیاست بدان عمل جراحی نیاز داشته است؟ در این صورت دیگر او چگونه اکمل و افضل آنان خواهد بود؟ یا اینکه شیطان در آنان نیز نصیبی داشته است، اما چون ملائکه هنوز عمل جراحی را فرا نگرفته بودند نتوانستند آن لکه های شیطانی را از آنان خارج سازند؟! [۶۱] با توجه به این اشکالات نمی توان به مضمون این احادیث اعتماد کرد و موضوع شکافتن سینه پیامبر را یک موضوع صحیح و واقعی تلقی نمود. در برخی از تفاسیر اهل سنت این روایات در ذیل آیات نخستین سوره انشراح ذکر شده است. [۶۲]

شرح صدر چیست

اما شرح صدری که در آیه شریفه آمده است، ربطی به داستان «شق صدر» ندارد، بلکه منظور از شرح صدر معنای کنایی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است. این توسعه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل می گردد و هم بسط و گسترش تحمل و اسقامت او را در برابر لجاجتها و کار شکنیهای دشمنان و مخالفان در بر می گیرد. [۶۳] و این همان شرح صدری است که حضرت موسی(ع) در مقام مناجات از پیشگاه خداوند در خواست و مسئلت می نماید و می گوید: ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری. [۶۴]

در برخی از تفاسیر، حدیثی گرانسنگ از رسول گرامی اسلام (ص) نقل گردیده که به خوبی معنای شرح صدر را تبیین می نماید. ابن عباس نقل نموده از پیامبر (ص) سئوال شد: ای رسول خدا (ص)، آیا سینه آدمی وسعت و گشادگی می یابد؟ فرمود: آری. پرسیدند: نشانه آن چیست؟ فرمود: دل از غرور تهی نمودن، توجه به دیار باقی و آمادگی برای مرگ پیش از رسیدن آن. [۶۵]

سحر شدن پیامبر

در صحیح بخاری و مسلم از عایشه حدیثی نقل شده که بخاری آن را در سه جا نقل می کند و مسلم در یک جا. در یکی از این روایات می خوانیم:

پیامبر (ص) را سحر کردند، به طوری که در اثر سحر ادراک معمولی خود را از دست داده بود، و کاری را نکرده بود، خیال می کرد، انجام داده است. مثلاً می پنداشت غذا خورده در صورتی که نخورده بود، و خیال می کرد نماز خوانده اما نخوانده بود و... اثر آن سحر چنین بود. این حالات همچنان ادامه داشت، تا اینکه یک روز که نزد من نشسته بود، گفت: ای عایشه دو فرشته آمدند، بالای سر و پایین پای من نشستند و حقیقت حال را به من خبر دادند. آن فرشته که بالای سر من نشسته بود از فرشته پایین پا پرسید: او را چه می شود؟ فرشته دیگر جواب داد: سحرش کرده اند! لیبین اعصم یهودی او را سحر کرده است! پرسید: با چه سحر کرده اند؟ جواب داد: با شاخه درختان خرما و موی سر و پوسته نر شکوفه درخت. گفت: در کجاست؟ جواب داد: در چاه ذی اروان است! آن گاه پیامبر (ص) با عده ای از اصحابش به سوی آن چاه رفت، و به آن نگاه کرد و دید درخت خرمایی در آنجاست. آن گاه به سوی عایشه برگشت و گفت: به خدا سوگند، آب چاه آن قدر بر اثر آن سحر تغییر یافته بود که به رنگ حنا در آمده بود، و شاخه های درخت های خرمایی که در حول و حوش آن بودند، همه به صورت سر شیطان در آمده بودند.

در روایت دیگر مسئله به صورت بدتری در می آید و قبح آن آشکارتر می شود؛ روایت می گوید: «آن قدر سحر بر پیامبر تاثیر گذاشته بود که گاه می پنداشت با یک تن از همسرانش همبستر شده است، در صورتی که چنین نبود!» [۶۶]

در بسیاری از تفاسیر در ذیل دو سوره فلق و ناس (معوذتین) این روایات با تفاوتی به عنوان شأن نزول این سوره ها قلمداد گردیده [۶۷] و بهانه ای به دست دشمنان داده است تا شخصیت بی بدیل رسول گرامی اسلام (ص) را در دیدگان دگرگونه جلوه دهند. شگفت آنکه آلوسی در

تفسیر خود در توجیه این روایت که عایشه می گوید: پیامبر خیال می کرد با همسرانش نزدیکی می نمود می گوید: «این امر اشکالی ایجاد نمی کند؛ چرا که انسان گاهی در خواب چنین خیالاتی می کند. پس بعید نمی نماید که کسی این قبیل خیالها را در بیداری نیز داشته باشد!» [۶۸]

ارزیابی این روایت

اساساً صریح قرآن و دلایل عقلی چنین پیرایه ها و سخافتهایی را بر نمی تابد و بدون تردید دستهای آلوده وضاعانی که برای مخدوش جلوه دادن چهره پیامبر اسلام ۶ از هیچ گونه جعل و تحریف و افترا بی دریغ نداشته اند، در خلق این گونه خرافات نقش مهمی داشته اند. اما در طرد این گونه داستانهای بی پایه به دلایلی چند می توان استناد جست:

اولاً، مشهور آن است که سوره ناس و فلق مکی هستند و لحن آن دو سوره نیز لحن سوره های مکی را دارد. در حالی که درگیری پیامبر (ص) با یهود در مدینه بوده است و این خود دلیلی است بر عدم اصالت این گونه روایات. [۶۹]

ثانیاً، قرآن کریم تصریح دارد که یکی از تهمت های زشت مشرکان به ساحت رسول خدا (ص) آن بوده که وی را فردی مسحور می خواندند و ناجوانمردانه می گفتند:

وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلاً مسحوراً [۷۰]

ظالمان و ستمگران می گفتند: شما (مسلمانان) از انسان سحر شده ای پیروی می کنید.

اگر کسی به روایات یاد شده اعتماد نماید، عملاً ادعای مشرکان را تأیید نموده و چنین عیبی را (العیاذ بالله) در آن حضرت (ص) پذیرفته است، حال آنکه ادله عقلی و نقلی چنین نقضی را در حق آن حضرت بر نمی تابد و به هیچ روی نمی توان به چنین ادعاهایی ترتیب اثر داد. ثالثاً، چنین روایاتی صراحتاً جنبه عصمت و مصونیت پیامبر اسلام (ص) را از ارتکاب خطاها و لغزشها مخدوش می سازد، زیرا کسی که گرفتار سحر ساحران شده و قوه تشخیص و تمیز وی مختل گردیده، بعید نمی نماید که مرتکب اعمالی منافی نبوت و حتی منافی با شئون انسانیت شود.

پس با وجود این چگونه می توان تصور نمود خدای متعال تمامی بندگان خود را موظف به تبعیت و پیروی از فردی نماید که به راحتی طعمه و شکار شعبده بازان و جادوگران قرار می گرفته و خیال می کرده کاری را انجام داده، حال آنکه انجام نداده بود! [۷۱]

شیخ طوسی در طرد این گونه روایات می گوید:

درباره روایتی که می گوید پیامبر مورد سحر قرار گرفته بود و گمان می نمود کاری را انجام داده در حالی که انجام نداده بود، باید گفت: این روایات از خبرهای واحدی است که به هیچ روی قابل اعتماد نیست و ساحت پیامبر ۶ منزله است از آنکه متصف به نقص و عیبی باشد که باعث تنفر مردم از قبول سخنان و کردار آن حضرت گردد. به دلیل آنکه ایشان از برگزیدگان الهی و حجت خدا بر سایر بندگان است و قابل تصور نیست چنین پیامبری که خدایش وی را از هر گونه پلیدی مصون داشته، به چنین اموری گرفتار آمده باشد و افکارش دستخوش سحر ساحران قرار گرفته باشد، چرا که خدای متعال در شأن وی فرمود: «والله یعصمک من الناس» [۷۲] خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگه می دارد. [۷۳]

یکی دیگر از محققین معاصر شیعه می گوید:

این حدیث از مجعولات منافقین یا صحابه است و هدف از آن نیز مورد تشکیک قرار دادن رسالت پیامبر اسلام (ص) و حتی قرآن کریم است. چرا که اگر جایز باشد پیامبر به مرحله ای برسد که چنین خیالهایی نماید و کارهایی را از سر عدم تعقل انجام دهد، و یا سخنانی را بدون اندیشه بر زبان براند، جایز خواهد بود که نعوذ بالله بر خدا نیز افترا بندد و اگر آن گونه که این حدیث پردازان گمان کرده اند این امر بر آن حضرت روا

باشد، دیگر برای سخنان و احادیث آن حضرت ارزش و اعتباری باقی نمی ماند، بلکه حتی شأن سخنانش از مرتبت سخنان دیگرانی که به چنین سحرهایی گرفتار نیامده اند کم ارزش تر خواهد بود. [۷۴]

هدف از جعل این روایات اسرائیلی

با اندک تأملی روشن می شود هدف از جعل چنین اسرائیلیاتی آن بوده تا یهودیان را به مثابه موجودات توانمندی قلمداد نماید که قادرند دست به کارهایی خارق العاده و معجزه آسا بزنند، به نحوی که قدرت آنها حتی بر قدرت نبوت نیز فائق می آید و در این زمینه هم رقیب و بدیلی برای آنها یافت نمی شود! اینان اند که از چنان قدرت سحر و جادوگری برخوردارند که حتی می توانند عقل و اندیشه یک پیامبر را نیز مختل نمایند، اگر چه برای مدتی کوتاه باشد. لذا با وجود چنین قدرتی که برای اینان ترسیم نموده اند، در صدد آن اند چنین القا نمایند که هیچ مانع و رادعی در پیش پای اینان نیست تا روزی تمامی عالم را در قبضه قدرت خود بگیرند و سلطه اختاپوسی خود را بر تمام جهان بیفکنند و این همان هدفی است که روایات اسرائیلی که به ماجرای سحر پیامبر پرداخته اند آن را تعقیب نموده و برای نیل به این منویات بوده که به اشاعه چنین ترهاتی مبادرت ورزیده اند. [۷۵]

پیامبر و فراموشی قرآن

باز در صحیح بخاری و صحیح مسلم روایاتی نقل کرده اند که شخصیت پیامبر اکرم (ص) را هدف حمله قرار داده اند. این روایات را نیز برای این جعل کرده اند که اثبات کنند آن حضرت مردی فراموش کار است و حتی آیات قرآن کریم را که بر خودش نازل شده و خود به مردم آموخته و خود از جانب خداوند مأمور توضیح و تفسیر آن است فراموش می نماید، چنان که گویی اصلاً با آن آشنا نبوده است. روایات زیر این مطالب را روشن می کنند: بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده اند که گفت: رسول خدا (ص) شنید که شخصی شبانه سوره ای از قرآن را تلاوت می کند، پس گفت: خدایش پیامرزد آیه کذا و کذا از سوره کذا و کذا را که فراموش کرده بودم، به یادم انداخت. [۷۶] و در حدیث دیگری از عایشه نقل کرده که پیامبر اکرم (ص) صدای مردی را که در مسجد قرآن می خواند شنید و فرمود: خدا بر وی رحمت کند که فلان و فلان آیه را به یاد من انداخت که از فلان سوره و فلان سوره ساقط کرده بودم. [۷۷]

بررسی روایت

آیا معقول است پیامبری که خدای سبحان با قرآن او را فرستاده و قرآن معجزه جاویدان اوست؛ او که از روز نزول قرآن، همه آن را حتی قبل از اینکه آیه آیه نازل شود از حفظ بوده است، اکنون آیاتی از قرآن را فراموش کند؟ چگونه ممکن است رسول خدا (ص) آیاتی از قرآن را فراموش کند، در حالی که خدای سبحان فرموده است:

«سَنَقْرُئُكَ فَا تَنسَى» [۷۸] و «لَا تَحْرُكُ بِهٖ لِسَانُكَ لَتَعَجَلَ بِهٖ اِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ و قرآنه فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثمَّ اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» [۷۹] و «و لا تجعل بالقرآن من قبل ان يقضى اليك وحيه» [۸۰] و «و اِنَّ لَتَنْزِيلَ رَبِّ الْعَالَمِينَ نَزَلَ بِهٖ الرُّوحُ الْاَمِينُ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ الْمُنذِرِيْنَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ و اِنَّهٗ لَفِي زُبْرِ الْاَوَّلِيْنَ» [۸۱]

در تفسیر این آیات آمده است که، رسول خدا (ص) هنگامی که جبرئیل با وحی بر او نازل می شد، از بیم فراموشی آن را قرائت می کرد و هنوز جبرئیل به انتهای وحی نرسیده، آن حضرت ابتدای آن را تلاوت می نمود و هنگامی که این آیه نازل شد، پس از آن پیامبر هیچ چیز را فراموش ننمود. [۸۲]

روایاتی داریم که این حدیث ساختگی را شدیداً رد می کنند. چنان که صحیحین با سند خود از ابن مسعود روایت می کنند که می گوید:

بسیار بد است که کسی بگوید: آیه فلان و فلان را فراموش کردم، بلکه او خود فراموش شده است. قرآن را به حافظه بسپارید که آن سریع تر از رها شدن بند زانوی شتر، از سینه مردان رها می شود. [۸۳]

آری، چگونه ممکن است رسول خدا (ص) آیاتی از قرآن کریم را فراموش کند، در حالی که در صحیح بخاری و سنن ابن ماجه و سند احمد بن حنبل از فاطمه آروایت می کنند که می فرماید: «پیامبر محرمانه به من فرمود که جبرئیل هر سال یک بار قرآن را با من مقابله می کرد و در این سال دو بار با من مقابله نمود، و این را جز رسیدن اجلم نمی دانم.» [۸۴]

و چگونه پیامبر (ص) آیاتی از قرآن کریم را فراموش می نمود، در حالی که هرگاه چیزی از قرآن بر او نازل می شد، برخی از کاتبان وحی را فرا می خواند و می فرمود: «این آیه را در سوره ای که فلان و فلان آیه در آن آمده، قرار دهید» و همین قرآن در خانه آن حضرت بود و به پسر عمویش علی (ع) وصیت نمود که آن را بعد از وفاتش جمع آوری نماید و آن حضرت نیز چنین کرد.

و چگونه رسول خدا آیاتی از قرآن را ساقط می کند، در حالی که هر یک از صحابه که نوشتن می دانست، هر چه را از قرآن نازل می شد می نوشت و خباب بن ارت در مکه، به خواهر عمر بن خطاب و شوهر خواهر او قرآن می آموخت [۸۵] و نزد هر یک از امهات مومنین، عایشه و حفصه و ام سلمه، و عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران، مصحفهای نوشته شده وجود داشت؟ [۸۶]

نتیجه بحث

در این فصل روایاتی را به عنوان نمونه ذکر کردیم که در آنها شخصیت و قداست رسول خدا (ص) مورد هجوم قرار گرفته است. در این روایات پیامبر اکرم (ص) را یک شخصیت هوسران، شهوتران، نا آشنا با امور دنیا، فراموشکار، ناعادل در مورد همسران خود، سحر شده و ... معرفی کرده اند. اما با اندک تأملی و با کمک آیات و روایات و عقل و تاریخ روشن می شود که همه این روایات دروغ محض است و حاکمان وقت برای توجیه نمودن اعمال زشت و خلافتکاری خود این احادیث را توسط دین فروشان جعل کرده اند.

پی نوشتها:

*تاریخ دریافت: ۸۵/۰۶/۱۴ تاریخ تأیید: ۸۵/۰۷/۲۳

*دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث مدرسه عالی امام خمینی (ره)، قم.

۱. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، اعتنی به ابوصهیب الکریمی، الرياض، بیت الافکار الدولیة للنشر، ۱۴۱۹ق، ۱۹۹۸م (تک جلدی)،

ص ۱۰۲۰؛ کتاب النکاح، باب ضرب الذف فی النکاح والولیمة، ح ۵۱۴۷ و ص ۷۵۹، ح ۴۰۰ (تک جلدی، چ ریاض).

۲. همان، ص ۱۹۰؛ کتاب العیدین، باب الحراب والدرق یوم العید، ح ۹۵۰ و ص ۱۰۸، کتاب الصلوة، باب اصحاب الحراب فی المسجد، ح ۴۵۴.

۳. قشیری نيسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۱ق. ۲۰۰۰ م، الطبعة الاولى (تک جلدی)، ص ۳۴۴؛ کتاب صلاة

العیدین، باب الرخصة فی اللعب....، ج ۸۹۲، (تک جلدی، چ ریاض).

۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ص ۱۰۲۷، کتاب النکاح، باب حسن المعاشرة مع الاهل، ح ۵۱۹۰؛ قشیری نيسابوری، مسلم بن

حجاج، صحیح مسلم، ص ۳۴۴، کتاب صلاة العیدین، باب الرخصة فی اللعب...، ح ۸۹۲ (تک جلدی، چ ریاض).

۵. قشیری نيسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح البخاری، ص ۱۰۲۵، کتاب النکاح، باب ذهاب النساء و الصبيان الى العرس، ح ۵۱۸۰؛ قشیری

نيسابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ص ۱۰۱۵، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل الانصار، ح ۲۵۰۸ (تک جلدی، چ ریاض).

۶. لقمان: ۶.

٧. طبري، محمد بن جرير، جامع البيان عن تاويل آي القرآن، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ق - ١٩٨٨م، (متوفى ٣١٩ق)، ج ١١، ص ٦٠-٦٣؛ القرطبي، محمد بن الانصاري (متوفى ٦٧١ق)، الجامع الاحكام القرآن، ج ١٠، ص ٢٨٨؛ ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، تحقيق على شيري، بيروت، دار المعروف، ١٤١٥ق - ١٩٩٥م، ج ٣، ص ٤٤١-٤٤٢؛ سيوطي، جلال الدين عبدالرحمن بن ابوبكر، تفسير الدر المنثور في التفسير الماثور، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤ق - ١٩٩٣م، ج ٥، ص ١٥٩-١٦٠؛ آلوسي، شهاب الدين السيد محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، تحقيق محمد احمد الامد و عمر عبدالسلامي، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢٠ق - ١٩٩٩م، الطبعة الاولى، ج ٢١، ص ٩٣. ٨. اسراء: ٦٤.

٩. تفسير الطبري، ج ٩، ص ١١٨؛ ابن كثير، اسماعيل بن عمر، تفسير القرآن العظيم، ج ٣، ص ٤٩؛ قرطبي، محمد بن احمد، جامع الاحكام القرآن و المبين لما تضمن من السنة و آي الفرقان، تحقيق هاشم بخاري، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤١٦ق - ١٩٩٥م، ج ١٠، ص ٢٨٨؛ شهاب الدين سيد محمود، الوسي، تفسير روح الماني، ج ١٥، ص ١١١.

١٠. عبدالرحمن بن ابي بكر، السيوطي، الدر المنثور، ج ٢، ص ٣٢٣.

١١. همان، ج ٢، ص ٣٢٤.

١٢. ابن ماجه، محمد بن يزيد القرويني، سنن ابن ماجه، تحقيق صدقي جميل العطار، بيروت، دار الفكر، ١٤٢١ق - ٢٠٠١م، الطبعة الاولى (تك جلدی)، ص ٤٤٥.

١٣. ابوداود، سليمان بن الاشعث السجستاني، سنن ابي داود، بيروت، دار الفكر، ١٤٢١ق - ٢٠٠١م، الطبعة الاولى (تك جلدی)، ص ٩٢١.

١٤. القمان: ٦.

١٥. عبدالرحمن بن ابي بكر، السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ١٥٩؛ تفسير الطبري، ج ١١، ص ٦٠-٦٣؛ شهاب الدين سيد محمود، آلوسي، تفسير روح المعاني، ج ٢١، ص ٩٣.

١٦. همان؛ الشوكاني، محمد بن علي بن محمد، القدير الجامع بين فني الراوية و الدراية من علم التفسير (تفسير شوكانی)، تحقيق عبدالرزاق المهدي، بيروت، دار الكتاب العربي، ١٤٢٠ق - ١٩٩٩م، الطبعة الاولى، ج ٤، ص ٢٨٣.

١٧. زمخشري، محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عيون الاقاويل في وجوه التاويل، تحقيق عبد الرزاق المهدي، بيروت، دار احياء التراث العربي، مؤسسة التاريخ العربي، ١٤٢١ق - ٢٠٠١م، الطبعة الثانية، ج ٣، ص ٤٩٧؛ عبدالرحمن بن ابي بكر، السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ١٥٩؛ روح المعاني، ج ٢١، ص ٩٣.

١٨. الترمذي، ابو عيسى محمد بن عيسى، سنن الترمذي، تخريج صدقي جميل العطار، بيروت، دار الفكر، ١٤٢٢ق - ٢٠٠٢م، الطبعة الاولى (تك جلدی)، ص ٧٩٣؛ عبدالرحمن بن ابي بكر السيوطي، الدر المنثور، ج ٥، ص ٤٢.

١٩. صحيح البخاري، ص ١٠٣٥، كتاب النكاح، باب «لا يخلون رجل بامرأة الا ذو محرم»؛ صحيح مسلم، ص ٨٩٦، كتاب السلام، باب «تحريم الخلوة بالاجنبية و الدخول عليها».

٢٠. همان، ح ٢١٧٣.

٢١. ابوالفرج الاصفهاني، الاغانى، بيروت، دار الكتاب العلمية، ١٤١٢ق - ١٩٩٢م، الطبعة الثانية، ج ٢، ص ٢٤٩.

٢٢. همان، ج ٣، ص ٤٥-٢٨.

٢٣. همان، ج ٢، ص ٢٣٥-١٩٦.

٢٤. همان، ج ٣، ص ١٠٤-٨٦.

٢٥. همان، ج ٨، ص ٣٣٣-٣٣٩.

٢٦. مسعودي، علي بن حسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه ابو القاسم پاينده، تهران، شركت انتشارات علمي و فرهنگي، ١٣٧٨ش، ج ٣، ص ٧٧.
٢٧. ابن حنبل، احمد بن محمد، المسند، بيروت، دار صادر، بي تا، ج ٥، ص ٣٤٧.
٢٨. الاغانى، ج ٨، ص ٣٣٩-٣٣٣.
٢٩. الزبير بن بكار، الاخبار الموفقيات، تحقيق سامي مكى العاني، قم، منشورات الشريف الرضى، ١٤١٦ق-١٣٧٤ش، الطبعة الاولى، ص ٥٧٦؛ علي بن الحسين، المسعودي، مروج الذهب، ج ٣، ص ٤٥٤؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغة، تحقيق محمدابوالفضل ابراهيم، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٨٦ق-١٩٦٧م، الطبعة الثانية، ج ٢، ص ١٧٦.
٣٠. المتقى هندی، علاء الدين بن حسام الدين، كنز العمال، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق-١٩٨٩م، ج ٤، ص ٣٩٣ ح محمد بن عيسى، الترمذی، ص ١٠٥٥؛ كتاب المناقب، باب «مناقب عمر بن الخطاب»، حديث ٣٧١١ (تكك جلدی، ج بيروت).
٣١. مسلم بن حجاج القشيري، صحيح مسلم، ص ٩٧٧، كتاب فضائل الصحابة، باب «من فضائل عثمان ابن عفان»، حديث ٢٤٠٢.
٣٢. همان، حديث ٢٤٠١.
٣٣. احزاب: ٥٣.
٣٤. صحيح بخارى، ص ٧٤، كتاب الغسل، باب «اذا جامع ثم عاد و من دار على نسائه فى غسل واحد»، حديث ٢٦٨.
٣٥. همان، ص ١٠٠٦، كتاب النكاح، باب كثرة النساء، حديث ٥٠٦٨، و حديث ٥٢١٥؛ صحيح مسلم، ص ١٤٤، كتاب الحيض، باب «جواز نوم الجنب و...»، حديث ٣٠٩ با كمى تفاوت.
٣٦. سبحانى، جعفر، الحديث النبوى بين الراوية و الدراية، بيروت، دارالاضواء، ١٤٢٠ق-٢٠٠٠م، الطبعة الاولى، ص ٦٣٠.
٣٧. همان.
٣٨. القاضى عياض بن موسى، الشفاء بتعريف حقوق المصطفى، تحقيق حسين عبدالحميد نيل، بيروت، شركة دارالارقم بن ابى الارقم، بي تا، ج ١، ص ١٠٥-١٠٦؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ٣، ص ٧١.
٣٩. صحيح مسلم، ص ١٥٦، كتاب الحيض، باب نسخ الماء من الماء و وجوب الغسل بالتقاء الختائين، حديث ٣٥٠ (تكك جلدی، ج رياض).
٤٠. النووى، يحيى بن شرف، شرح صحيح مسلم، دار الكتاب العربى، ١٤٠٧ق-١٩٨٧م، بي جا، ج ٤، ص ٣٨.
٤١. صحيح بخارى، ص ٤٨٩-٤٨٨، كتاب الهبة، باب «من اهدى الى صاحبه»، حديث ٢٥٨١؛ صحيح مسلم، ص ٩٩٠، كتاب فضائل الصحابة، باب «فى فضل عايشة»، حديث ٢٤٤٢؛ النسائى، ابو عبدالرحمن محمد بن شعيب بن على، سنن النسائى، رياض، بيت الافكار الدولية، بي تا، ص ٤١٦، كتاب عشرة النساء، باب «حب الرجل بعض نساءه اكثر من بعض»، ح ٣٩٤٤.
٤٢. نساء: ٣.
٤٣. المسند، ج ٢، ص ٣٤٧.
٤٤. همان، ص ٤٧١.
٤٥. سنن ابى داود، ص ٣٩٥، كتاب النكاح، باب «فى القسمة بين النساء»؛ عبدالله بن عبدالرحمن، الدارمى، سنن الدارمى، بيروت، دارالفكر، بي تا، ج ٢، ص ١٤٣، كتاب النكاح، باب «فى العدل بين النساء.»
٤٦. الخطيب التبريزى، محمد بن عبدالله، مشكاة الانوار، تحقيق جمال عيتانى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢٤ق-٢٠٠٢م، الطبعة الاولى، مجلد ١-٢، ص ٥٩٣.
٤٧. همان؛ محمد بن عيسى بن سورة، الترمذى، سنن الترمذى، ص ٣٤٧، كتاب النكاح، باب «ما جاء فى التسوية بين الضرائر»، ح ١١٤٣.

٤٩. صحيح مسلم، ص ٩٦١، كتاب الفضائل، باب «وجوب امثال ما قاله شرعاً دون ما ذكره من معاش الدنيا على سبيل الراي»، ح ٢٣٦٣—٢٣٦١؛ ابو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه، سنن ابن ماجه، ص ٥٧٢—٥٧٣؛ كتاب الرهون، باب «تلقيح النخل»، ح ٢٤٧٠—٢٤٧١؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ١، ص ١٦٢ و ج ٦، ص ١٢٣.
٥٠. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، ترجمه محمد سپهرى، تهران، موسسه انتشارات امير كبير، ١٣٧٤ ش، چاپ اول، ج ١، ص ٥١١.
٥١. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج ١٧، ص ١٧٦.
٥٢. صحيح بخارى، ص ٩٠، كتاب الصلوة، باب «كيف فرضت الصلوة فى الاسراء»، ح ٣٤٩ و ص ٣١٥، كتاب الحج، باب «ما جاء فى زمزم»، حديث ١٦٣٦ و ص ٦٣٧، ح ٣٣٤٢؛ مسلم بن حجاج قشيرى، صحيح مسلم، ص ٩٠، كتاب الايمان، باب «الاسراء برسول الله (ص)»، ح ١٦٣.
٥٣. صحيح مسلم، ص ٩١، كتاب الايمان، باب «الاسراء برسول الله (ص)»، ح ١٦٢.
٥٤. الصابونى، محمد على، النبوة والانباء، بيروت، دار القلم، ١٤٠٩ ق، الطبعة الرابعة، ص ٢٨٥.
٥٥. نجمى، محمد صادق، سيرة در صحيحين، دفتر انتشارات اسلامى، ١٣٧٩ ش، بى جا، ٢٢٤؛ الطباطبائى، محمد حسين، الميزان فى تفسير القرآن، قم، موسسه النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ١٤٢١ ق، الطبعة السادسة، ج ٢٠، ص ٧٣٥.
٥٦. همان منبع.
٥٧. همان منبع.
٥٨. نحل: ٩٩.
٥٩. العاملى، جعفر مرتضى، الصحيح من سيرة النبى الاعظم (ص)، بيروت، دارالسيرة، بى تا، ج ٢، ص ٨٨.
٦٠. همان منبع.
٦١. الصحيح من سيرة النبى الاعظم، ج ٢، ص ٨٧-٨٦.
٦٢. جلال الدين، السيوطى، الدر المنثور، ج ٦، ص ٣٦٣؛ روح المعانى، ج ٣٠، ص ١٦٧؛ تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٥٢٤؛ علاء الدين على بن محمد بن ابراهيم، البغدادى، تفسير الخازن، بيروت، دار الفكر، ١٣٩٩ ق، ج ٤، ص ٢٦٦؛
٦٣. مكارم شيرازى، ناصر، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ١٣٧١ ق، چاپ دهم، ج ٢٧، ص ١٢١—١٢٢؛ محمد حسين، طباطبايى، تفسير الميزان، ج ٢٠، ص ٧٢٧؛ الطبرسى، ابو على الفضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات، ١٤١٥ ق - ١٩٩٥ م، ج ١٠، ص ٧٧٠؛ فيض كاشانى، ملامحسن، الصافى فى تفسير القرآن، بيروت، موسسه الاعلمى للمطبوعات، بى تا، ج ٥، ص ٣٤٣؛ ابو محمد حسين مسعود الفراء (متوفى ٥١٠ ق)، البغوى، ابو محمد حسين بن مسعود الفراء، معالم التنزيل فى تفسير القرآن، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٥ ق، ج ٥، ص ٥٩٢.
٦٤. طه: ٢٦.
٦٥. تفسير مجمع البيان، ج ١٠، ص ٧٧٠؛ تفسير الصافى، ج ٥، ص ٣٤٣؛ رازى، فخرالدين، التفسير الكبير، بيروت، دارالفكر، ١٤٢٣ ق — ٢٠٠٢ م، ج ٢٢، ص ٣؛ ملافتح الله، كاشانى، منهج الصادقين، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ١٣٤٤ ش، چاپ سوم، ج ١٠، ص ٢٨١.
٦٦. صحيح بخارى، ص ٦٢٦، كتاب بدء الخلق، باب «صفة ابليس و جنوده»، ح ٣٢٦٨ و ص ٦٠٩، كتاب الجزية و المواعده، باب «هل يعفى عن الذمى اذا سحر»، ح ٣١٧٥، ص ١١٢٨، كتاب الطب، باب السحر، ح ٥٧٦٣ و ص ١١٢٩، باب «هل يستخرج السحر»، ح ٥٧٦٥ و ج ٥٧٦٦ و ص ١١٧٢، كتاب الادب، باب «قول الله تعالى: ان الله يامر بالعدل و الاحسان»، ج ٦٠٦٣؛ صحيح مسلم، ص ٩٠٠، كتاب السلام، باب «السحر»، ح ٢١٨٩.

٦٧. عبد الرحمن بن ابي بكر، سيوطي، الدر المنثور، ج ٦، ص ٤١٨؛ اسماعيل بن عمر، ابن كثير (متوفى ٧٧٤ ق)، تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٥٧٤؛ ابو محمد حسين بن مسعود الفراء، البغوي، معالم التنزيل، ج ٥، ص ٦٥٣؛ ملا محسن، فيض كاشاني، تفسير الصافي، ج ٥، ص ٣٩٦؛ محمد بن احمد، القرطبي، تفسير القرطبي، ج ٢٠، ص ١٧٣؛ بحراني، هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلمية، ١٣٩٤ ق — ١٣٥٣ ش، ج ٤، ص ٥٢٩.

٦٨. شهاب الدين السيد محمود، آلوسي، روح المعاني، ج ٣٠، ص ٢٨٣.

٦٩. تفسير نمونه، ج ٢٧، ص ٤٥٤.

٧٠. فرقان: ٨.

٧١. الحسنی، هاشم معروف، دراسات في الكافي و الصحيح البخاري، ص ٢٤٧.

٧٢. مائده: ٦٧.

٧٣. ابوجعفر محمد بن حسن بن علي، تفسير التبيان الجامع لعلوم القرآن، تحقيق احمد حبيب قصير العاملي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي تا، ج ١٠، ص ٣٨٤.

٧٤. الحسنی، هاشم معروف، سيرة المصطفى، بيروت، دارالقلم، ١٩٨١ م، الطبعة الثالثة، ص ٢٩٠.

٧٥. مصطفى، حسين، الاسرائيليات في التراث الاسلامي، بي تا، ص ١١٧-١١٨.

٧٦. صحيح بخاري، ص ١٠٠٠، كتاب فضائل القرآن، باب «نسيان القرآن»، ح ٥٠٣٨ و ح ٥٠٣٧؛ صحيح مسلم، ص ٣٠٩، كتاب الصلوة، باب «الامر بتعهد القرآن و كراهة قول نسيه آية كذا و جواز قول انسيها» ح ٧٨٨. (تكك جلدی، چاپ رياض).

٧٧. صحيح بخاري، ص ١٠٠٠، كتاب فضائل القرآن، باب «من لم ير باسا ان يقول...» ح ٥٠٤٢، كتاب الشهادات، باب «شهادة الاعمي»، ح ٢٦٥٥. ١٧٨. علي: ٧.

٧٩. قيامت: ١٦-١٩.

٨٠. طه: ١١٤.

٨١. شعراء: ١٩١-١٩٥.

٨٢. فضل بن حسن، طبرسي، مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٧٥؛ محمود بن عمر، زمخشري، الكشاف، ج ٤، ص ٢٤٣؛ محمد حسين، طباطبائي، الميزان، ج ٢٠، ص ٣٩٠؛ عبد الرحمن بن ابي بكر، سيوطي، الدر المنثور، ج ٤، ص ٣٣٩.

٨٣. صحيح بخاري، ص ٩٩٩، كتاب فضائل القرآن، باب «استذكار القرآن و تعاوده»، ح ٥٠٣٢ و ح ٥٠٣٣؛ صحيح مسلم، ص ٣١٠، كتاب الصلوة، باب «الامر بتعهد القرآن و...» ح ٧٩١.

٨٤. صحيح بخاري، ص ٩٩٤، كتاب فضائل القرآن، باب «كان جبرئيل يعرض القرآن على النبي (ص)»؛ سنن ابن ماجه، ص ٥٦٢؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ٦، ص ٢٨٢ و ج ١، ص ٤٠٥.

٨٥. عسكري، سيد مرتضى، القرآن الكريم و روايات المدرستين، بيروت، شركة التوحيد للنشر ١٤١٥ ق - ١٩٩٥ م، الطبعة الاولى، ج ١، ص ١٤١.

٨٦. همان، ج ٢، ص ١١٢-١١٣.